



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

الزامات مبنایان مصلحان فرهنگی در پرتو اسفار اربعه ملاصدرا

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۹/۲۰

تاریخ تأیید: ۱۳۹۷/۲/۹

مجتبی سپاهی*
محسن شیراوند**

چکیده

نگرش کل‌نگر حکمت متعالیه از چنان جامعیتی برخوردار است که بر اساس آن قواعد این نحله فلسفی صلاحیت به‌کارگیری در علوم بین‌رشته‌ای را دارا شده است. بررسی مسئله فرهنگ را می‌بایست از این سنخ موضوعات دانست. فرهنگ خود مقوله‌ای بین‌رشته‌ای است که از درون‌نمایه‌ای اجتماعی، دینی و سیاسی بهره می‌گیرد. مسائل انسانی از قبیل ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها در کانون توجه این حوزه قرار دارد. فرهنگ هر جامعه بسته به جهان‌بینی افراد آن جامعه متغیر است. اموری همچون ظلم و ستم، عدالت و بی‌عدالتی، دانایی انسان‌ها و یا جهل به حقایق و مبارزه با کج‌اندیشی‌ها در کانون توجه آن قرار دارد. حکمت متعالیه به‌خصوص اسفار اربعه با قواعد الهی و فلسفی خود می‌تواند در این حوزه نقش آفرینی نماید. بر این باوریم که در اسفار اربعه اصولی نهفته که یک مصلح عرصه مسائل فرهنگی باید جهت موفقیت خود در اجتماع از نقش آنها مطلع باشد؛ به نحوی که بدون آگاهی از این امور هیچ موفقیت واقعی در عرصه فرهنگ حاصل نخواهد شد. هدف این پژوهش پاسخ به این پرسش است که کدامین مؤلفه‌های اسفار اربعه از الزاماتی است که مصلح اجتماعی در هدایت مردم بدانها نیازمند است. از نتایج این پژوهش که به شکلی بنیادین و با روش اسنادی تحلیلی به مقوله پیش‌فرض‌های فرهنگی پرداخته، ارائه پارادایمی نو در به‌تصویر کشاندن مسئله فرهنگ با پردازش اسفار اربعه ملاصدراست.

واژگان کلیدی: مصلح فرهنگی، فرهنگ، اسفار اربعه، حکمت متعالیه، ملاصدرا.

* استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه اصفهان. mmmsepahi@yahoo.com
** استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه اصفهان (نویسنده مسئول). m.shiravand23@gmail.com

مقدمه و طرح مسئله

ملاصدرا حکیم و فیلسوفی است که دغدغه فرهنگ زمانه خود را دارد. این دغدغه‌مندی را به‌خصوص در کتاب *کسر الاصنام الجاهلیه* که با یک گزارش از اوضاع و احوال زمانه، وضعیت نابسامان اجتماعی، علل و عوامل رفتار و علل تغییر رفتار، توجه به نهاد قدرت و نهاد مردم می‌آغازد. علاوه بر این ایشان در کتب دیگر خود نظیر *الشواهد الربوبیه* و *رساله سه اصل* به نقش هنر و دین به عنوان یکی دیگر از عوامل برسازنده فرهنگ توجه می‌کند. همه اینها خود می‌تواند به الهیات اجتماعی یا الهیات فرهنگی در حکمت متعالیه منجر شود. اما به نظر می‌رسد هیچ کدام از اینها خود عمود خیمه طرح مباحث فرهنگی در حکمت متعالیه نیست. نباید از نظر دور داشت که مهم‌ترین کتاب ملاصدرا *اسفار اربعه* و مهم‌ترین تز ایشان پردازش سفرهای چهارگانه است. ملاصدرا اهمیت خاصی برای حکمت و طبعاً حکیم قائل است. در آغاز *اسفار حکمت* را نوعی ایجاد و ایلاء می‌داند: «شرف الحکمة من جهات العدیة منها انها صارت سبب لوجود الاشیا علی الوجه الاكمل» (ملاصدرا، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۴۰). سپس در ادامه می‌افزاید: «الوجود اذا ما لم يعرف علی ما هو علیه لایمکن ایجاد و ایلاء» (همان، ص ۴۴). آنچه در این عبارت مهم به نظر می‌رسد، این است که خداوند انسان را مثلی از خود قرار داده است؛ یعنی ایجاد و خلق را که صفت خداوند محسوب می‌گردد، به سبب وجود حکمت در انسان به نحو عارضی ایجاد خواهد شد. ملاصدرا در *کسر الاصنام الجاهلیه* تصریحاً از وجود دو نوع بت یاد می‌کند. بت سیاسی و بت فکری و فرهنگی (امامی جمعه، ۱۳۹۴).^{*} منظور ملاصدرا از بت سیاسی هیئت حاکمه زمان خویش است که قائل به هیچ نوع حق و حقوقی برای مردم نبوده و در صدد به‌استعبادکشانیدن مردم هستند. بت فکری و فرهنگی نیز شبه علما و فقهای هستند که با تفسیر خاص و غلطی که از دین ارائه می‌دهند، راه را برای حکومت طواغیت (بت‌های سیاسی) هموار می‌کنند (همان). ملاصدرا در کتاب

* در سال ۱۳۹۴ همایش سراسری تحت عنوان «نظریه‌پردازی فرهنگی صدرایی» در دانشگاه اصفهان برگزار گردید. در این همایش دکتر سیدمهدی امامی جمعه دانشیار دانشگاه اصفهان سخنرانی داشتند که نگارنده این بخش را عیناً از نوار سخنرانی وی پیاده کرده است.

کسر الاصنام الجاهلیه با عبارات متعدد از این نوع سیره زیستی این گونه یاد می‌نماید: «فانظر کیف وقع اسم الشیخ و الصوفی و الفقیه و الحکیم علی من اتصف باضداد هذه المعانی» (ملاصدرا، ۱۳۸۱، ص ۴۸) و در ادامه می‌افزاید: «كما يقع اسم الفقیه علی من یتقرب الی الحکام و السلاطین من الظلمة و الاعوان بوسیلة فتوا الباطلة و الاحکام الجائرة» (همان، ص ۵۴). مشاهده می‌گردد که ملاصدرا وجود بت‌های فرهنگی را اصلی‌ترین عامل در بسترسازی بت‌های سیاسی جهت نیل به مطامع‌شان معرفی نموده و این نوع فقها که مفسران درباری محسوب می‌گردند، خود موجبات نابودی احکام دین را فراهم می‌کند، بلکه موجبات استضعاف و استعباد بندگان را نیز فراهم می‌آورد. البته ملاصدرا تقسیم‌بندی در خصوص علما انجام داده، به ویژگی‌ها و ارزش‌هایی که جامعه می‌تواند از علمای پاک طینت و سلیم النفس نائل گردد، می‌پردازد: «و ان یکون دراعاً سهل الانقیاد للخیر و العدل عسر الانقیاد للشر و الجور، عطوف علی اهل الرحمة، غضوب علی الجبابة و المستکبرین» (همان، ص ۶۴). ملاصدرا در خلال این مباحث به طرح یک موضوع بسیار مهم در حوزه مسائل فرهنگی می‌پردازد که ارتباط وثیقی با مبحث مورد پژوهش ما، یعنی نقش مبانی فلسفی اسفار اربعه در مسائل فرهنگی دارد. ایشان در ادامه می‌افزاید که حکیم و سالک الی الله [در نتیجه کسب معارف موجود در اسفار اربعه] به مردم عشق می‌ورزد. در واقع ایشان بحث را این‌گونه تبیین می‌کنند که امکان ندارد حکیمی که در نتیجه آگاهی از اسرار هستی که در سفرهای عرفانی و معرفتی چهارگانه کسب نموده، عاشق خدا باشد؛ لکن به مظاهر وجودی او، یعنی مردم عشق نورزد: «و منها ان یکون مشفقاً علی الخلق الله رحیم علی عباده، مبغضاً علی اعداء الله من الکفرة و الظلمة و الفسقة و الاشرار شدیداً ... "اشداء علی الکفار و رحما بینهم"» (همان، ص ۱۰۸). پرواضح است که ملاصدرا با این عبارات صریح و دگراندیشانه خود نسبت به مظاهر ضد ارزشی و ضد فرهنگی معاصر خویش همچون ظلم، کفر، فسق و فجور، فساد و بی‌عدالتی واکنش نشان می‌دهد.

لازم است ذکر گردد که امروزه هرچند حکمت متعالیه از زوایای متعدد مورد مذاقه اهل علم واقع شده، لکن پردازش موضوع ویژگی‌های مصلحان فرهنگی

تا کنون انجام نپذیرفته است.*

پرسی که این پژوهش به دنبال آن است، این است که چه فردی و با چه ویژگی‌هایی می‌تواند دارای این چنین روحیه ظلم‌ستیزانه و انقلابی باشد؟ مبانی و اصولی که انسان عدالت‌خواه مکتب‌صدرایی از آن برخوردار است تا به این معرفت‌فکری نائل گردد، کدام است؟ مصلحان مسائل فرهنگی کدامین مبانی را باید جهت پیگیری مسائل فرهنگی در نظر داشته باشند؟

آنچه می‌تواند ما را به معنای واقعی فرهنگ در حکمت متعالیه رهنمون سازد، در نظر گرفتن چارچوب اصلی نظام فلسفی حکمت متعالیه، یعنی سفرهای چهارگانه است. هر جا که در این پژوهش صحبت از فرهنگ به میان می‌آید، منظور «همه آن چیزی است که هویت فکری و عقیدتی انسان» را شکل می‌دهد. بی‌تردید محصول نهایی حکمت متعالیه پرداختن به سفرهای چهارگانه به همراه تبیین، تفسیر و مشخصات هر یک از این اسفار است و در این بین سفر چهارم که سالک به راهنمایی و ارشاد مردم جهت اتصال به حق و گم‌نکردن طریق عبودیت می‌پردازد، عصاره و مقصود نهایی این اسفار تلقی می‌شود؛ یعنی سفر من الخلق الی الحق بالحق. در پردازش حکمت متعالیه که مبانی آن مآخوذ از شریعت اسلامی و سیره معصومان[□] تنظیم و تبویب گشته، یک معنا و تعریف عمیق فرهنگی مستفاد می‌گردد که همانا توجه به مصلحان مسائل فرهنگی است. در واقع دستاویز ما در این پژوهش نیز توجه به همین موضوع است. ملاصدرا و آگاهی مسائل فرهنگی را صرفاً در صلاحیت انسان‌هایی می‌داند که از جهان‌بینی صحیحی در حوزه انسان‌شناسی، جهان‌شناسی، خداشناسی و معرفت‌شناسی برخوردار باشند. هر فردی صلاحیت پرداختن به مسائل فرهنگی را که مقوله‌ای مربوط به انسان‌سازی است، ندارد، بلکه صرفاً انسان‌هایی صلاحیت اصلاح‌گری در مسائل انسانی را دارند که درک عمیق و صائبی از حوزه‌های معرفتی داشته و مردم را نیز در این مسیر سوق دهند و راهبری کنند. این امر در سفر چهارم به خوبی مشخص

* در سال ۱۳۹۴ همایشی در دانشگاه اصفهان برگزار شد که بیشتر به نقل قول‌های ملاصدرا در کتاب کسر الاصل نام راجع به مسائل فرهنگی اشارت رفت.

شده است. بر این اساس فرهنگ مورد نظر *ملاصدرا*، یعنی هر آموزه معرفتی که انسان را به رأس هرم قوس صعود نزدیک می‌گرداند. این پژوهش که به شکلی بنیادین تنظیم گردیده، در صدد است در چارچوب مبانی اسفار اربعه در سه حیث انسان‌شناختی، خداشناختی و جهان‌شناختی است. همان‌طور که گذشت، مبانی فلسفی سفرهای چهارگانه (انسان‌شناختی، خداشناسی، جهان‌شناختی) پیش‌فرض هرگونه حرکت فرهنگی محسوب می‌گردند. در واقع مصلحان فعالیت فرهنگی می‌بایست پیش از هر اقدامی به این مبانی توجه نماید:

۱. حیث انسان‌شناختی

هر منظومه معرفتی که به بررسی انسان یا بعدی از ابعاد وجودی او می‌پردازد، معنون به انسان‌شناسی است. انسان‌شناسی انواع مختلفی دارد که به لحاظ روشی یا نوع نگرش متمایز می‌گردند. این مقوله را می‌توان بر حسب نوع نگرش یا حتی غایتی که از پژوهش درباره انسان است، متمایز دانست. حکمت متعالیه نظام جامع فلسفی است که مسائل قوس نزول را با نگرشی عرشی و تصعیدی تفسیر می‌کند. طبعاً تمامی قواعد فلسفی همچون اصالت وجود، حرکت جوهری، قاعده بسیط الحقیقه، تشکیک وجود و دیگر اصول و موضوعات همگی در تحلیل‌های وجودشناختی، خداشناختی و معرفت‌شناختی از انسان و جهان از چنین ویژگی برخوردار است. جهت تبیین پیش‌فرض‌های فلسفی فرهنگ در پرتو حکمت متعالیه به هیچ وجه نباید کلیت انسان را خالی از هرگونه تقسیم‌بندی متدولوژیک مورد بررسی قرار داد؛ به دیگر بیان باید با نگرشی روشمندانانه اقدام به شناخت هویت انسان کرد. آنچه می‌تواند انسان‌شناسی متقنی را در ارتباط با مسئله فرهنگ به تصویر بکشد، بررسی انسان در سه حوزه آنتولوژیک، جامعه‌شناختی و غایت‌شناختی است. *ملاصدرا* سه سفر نخست را در حکم مبانی فلسفی سفر چهارم قرار می‌دهد. بر این اساس کسی می‌تواند درک درستی از اجتماع و وصول انسان‌ها به مبادی نخستین آفرینش داشته باشد که استحکام متقنی

درباره انسان‌شناسی، خداشناسی و جهان‌شناسی داشته باشد؛ اما در انسان‌شناسی معطوف به فرهنگ می‌بایست انسان را در سه حوزه بنیادین کاوش کرد:

الف) حیث وجوشناختی

اهمیت بررسی حیث وجوشناختی انسان نزد ملاصدرا منبث از آیات و روایات است. احادیث مشهور «من عرف نفسه فقد عرف ربه» و «من عرف نفسه فقد انتهى الی کل معرفه و علم» (تمیمی آمدی، ۱۳۹۰، ص ۲۹۳) خود گویای اهمیت موضوع در توجه حکمت متعالیه به علم النفس است. صاحب مصباح‌الهدایه در این باره می‌گوید: «بدانکه هیچ معرفتی بعد از معرفت الهی شریف‌تر و نافع‌تر از معرفت نفس انسانی نیست». انسان صدراپی بر خلاف سایر ممکنات که از ماهیت و مرتبه وجودی خاصی برخوردارند و بدین جهت از حقیقت متعین و سهل‌الوصولی جهت پردازش برخوردارند، بلکه در وعای طبیعت به مقتضای حرکت جوهری و اتحاد و یگانگی با بدن پیوسته در حرکت بوده و از مرتبه‌ای به مرتبه دیگر در سیلان است. همچنین وجود انسان منحصر به عالم طبیعت نیست، بلکه عوالم و نشئات خاص قبل و پس از آفرینش را داشته و در هر نشئه‌ای صورت و فعلیت متناسب با آن عالم را دارد؛ بنابراین بدیهی است که شناخت حقیقت چنین موجودی که در مرتبه‌ای معین توقف ندارد، بسیار صعب و دشوار بوده و همین صعوبت سبب تعدد دیدگاه‌ها گردیده است. در بررسی حیث وجوشناختی انسان در حکمت متعالیه تمایزی که بین اجناس و انواع تصور می‌شود، قابل پذیرش نیست؛ همان‌طور که وجود منبسط در قوس نزول از عقل تا هیولای اولی تنزل و در قوس صعود نیز به جانب مبدأ خود عروج می‌نماید. اصل تبدل ذاتی انسان، تطور وجودی و انکار وحدت نوعی او در حوزه انسان‌شناسی از اصول مهم حکمت متعالیه است؛ به نحوی که تمام مباحث انسان‌شناسی را در حکمت متعالیه باید از این منظر نگریست (شجاری، ۱۳۸۸، ص ۴۶-۴۷). بر مبنای حرکت جوهری کل هستی با همه مراتب خود در حال سیلان و حرکت به سمت غایت واقعی خویش

است. بر مبنای این قاعده فلسفی، تحلیل انسان از ماده شروع و به موجودی با ویژگی‌هایی الهی ختم می‌گردد؛ موجودی که از جسم شروع و به موجودی مجرد ختم می‌گردد. انسان در آغاز خلقت جسم است و مانند بقیه اجسام از ماده و صورت ترکیب می‌یابد. بر اساس حرکت جوهری انسان از وجودی پست به نام ماده مراحل رشد را شروع می‌کند و به تدریج به عالی‌ترین مراحل انسانی نائل می‌گردد. روح انسان دائم در تکامل است و به واسطه این حرکت می‌تواند از مرتبه طبیعت به مجرد مثالی و سپس مجرد عقلی و در نهایت به مقام فوق تجردی نائل گردد. «ان النفس الانسانیة لیس لها مقام معلوم فی الهویة و لا لها درجة معينة فی الوجود کسائر الموجودات الطبیعیة و النفسیة و العقلیة التي کل لها النفس الانسانیة ذات مقامات و درجات متفاوتة و لها نشآت سابقة و لاحقة و لها فی کل مقام و عالم صورة اخرى» (ملاصدرا، ۱۳۸۳، ج ۸، ص ۳۴۳).

یکی دیگر از مباحثی که می‌بایست آن را حیث وجودشناختی بالقوه انسان محسوب نمود، مسئله خلیفه‌اللهی بودن انسان است. قرآن صراحتاً انسان را خلیفه خدا بر روی زمین معرفی می‌کند. ملاصدرا در تفسیر آن بیان می‌کند که حکم سلطنت ذات ازلی و صفات ذات واجب تعالی اقتضا می‌کرد مملکت الوهیت را بسط دهد و با ظاهرکردن مخلوقات و محقق‌ساختن حقایق و مسخرکردن اشیا پرچم ربوبیت را برافرازد. این امر بدون واسطه محال است؛ چراکه ذات حق قدیم است و مناسبتی بعید بین عزت قدم و ذلت حدوث وجود دارد؛ لذا خداوند جانشینی برای خویش در تصرف و ولایت جعل نمود. انسان صدرايي بر اساس حرکت جوهری خلیفه حق تعالی است. چنین انسانی فقط پیوند آغاز قوس نزول و انجام قوس صعود در دایره هستی است؛ یعنی حلقه واسطه عالم خلق و امر و مستجمع جمیع کمالات قوس نزول و صعود است (همو، ۱۳۷۸، ص ۷۴). حکمت متعالیه انسان را بالقوه دارای سه مشعر (عواالم سه‌گانه) می‌داند: مشعر حس، مشعر تخیل و مشعر تعقل. ملاصدرا این بخش را با استناد با آیات قرآنی نظیر «هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئاً مذکوراً» تفسیر کرده، بیان می‌دارد که انسان قبل از تحقق، در عالم امکان بوده و لذا قوه کمالات را داشته است؛ بنابراین در اصل وجود و کمالاتش متحرک بوده و تدریجاً مراحل پست را یکی پس از

دیگری می‌پیماید تا به کمال برسد (همو، ۱۳۶۶، ج ۳، ص ۶۹). از نظر ایشان انسان مانند نسخه عنصری است که جامع جمیع عوالم کونی عقلی و عوالم بین آنهاست. آنکه انسان را بشناسد چنان است که کل را شناخته است:

لیس من الله بمستنکر
ان یجمع العالم فی الواحد
من کل شی لبه و لطیفه
مستودع فی هذه المجموعه

(همو، ۱۳۶۳، ص ۴۹۸)

درواق مصلح مسائل فرهنگی نخستین چیزی را که می‌بایست به نحو شایسته بدان توجه داشته باشد، حیث آنتولوژیک انسان و مسائل مترتب بر آن است. همه برنامه‌ریزی‌های فرهنگی می‌بایست با در نظر گرفتن این حیث وجودی باشد.

ب) حیث جامعه‌شناختی

دومین حیث اساسی که می‌بایست سرلوحه هر اقدام فرهنگی قرار گیرد، توجه به حیث جامعه‌شناختی انسان است. حکمت متعالیه منظومه‌ای است که همه چیز از مبدأ تا معاد را در پوشش چهار سفر ذکر کرده است؛ به نحوی که از مجرای آن حکیم و سالکان طریقت را از خلق به سوی حق سیر داده و برای هدایت خلق تنها مسیر را حضور در میان آنها دانسته است. نگارندگان بر این باورند طرح سفرهای چهارگانه صرف نظر از اهداف سلوکانه ترسیم مسیر اصلی سیاست اسلامی به لسان حکمی و فلسفی است. در منابع تئوریک و عملی دین مبین اسلام صرفاً انسان‌هایی می‌توانند به عنوان مصلح اجتماعی و رافع رذایل و پروراننده فضایل در اجتماع موفق عمل نمایند که جهان‌بینی دقیق و متفنی داشته، در اعلی درجه شناخت نسبت به انسان، جهان و خدا باشند. این چنین انسانی اگر دیگر مؤلفه‌های شجاعت و بصیرت را به عنوان مکمل صیوروت عرفانی داشته باشد، امکان موفقیت او به خاطر جامعیت معرفتی بسیار خواهد بود. سفرهای چهارگانه عرفانی ملاصدرا دارای درونمایه‌ای سیاسی مطابق با سرشت مدنی بالطبع انسان است. این موضوع با بررسی درونمایه سفر

نخست نیز حاصل می‌گردد. سالک جهت عبور از منازل عرفانی نیازمند اصلاح معاش سیاست و تدبیر در حیات اجتماعی است؛ چه اینکه امور متعدد به انسان و جامعه انسانی بدون وجود سازوکار اجتماعی مناسب و برخوردار از اسباب زیست این جهانی امکان‌ناپذیر است. *ملاصدرا* نیز به این موضوع پاسخ مثبت داده که «لایعیش فی الدنيا الا بتمدن و اجتماع و تعاون فلا یمكن وجود بالانفراد» (همو، ۱۳۸۳، ج ۹، ص ۷۹-۸۰). پرواضح است که سفر نخست مبنای آخرین حلقه از حلقات حکمت متعالیه، یعنی سفر چهارم است. سالک پس از طی مراحل عرفانی و وصول به حق و محو در ذات حق تعالی مأمور و خلیفه خداوند جهت اصلاح امور مردم می‌گردد؛ چه اینکه صرفاً چنین انسانی توانایی حل و فصل اجتماعات و نفوس جامعه انسانی را دارا می‌باشد: «یستحق خلافة الله ریاسته الناس» (ملاصدرا، ۱۳۵۴، ۴۸۰). شکی نیست که فرهنگ، ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها در دامن تمدن و اجتماع بروز می‌یابند. در نتیجه کنش و واکنش افراد با یکدیگر است که مفهوم تعاون، قرارداد، فضایل و رذایل اخلاقی، اجتماعی و سیاسی نضج می‌پذیرد. سالک و حکیم الهی با حضور دائمی در میان مردم با همه این امور آشنا شده و در واقع به تکامل وجودی خویش می‌پردازد. او در حوزه انسان‌شناسی به‌خوبی می‌داند که تا درک عمیق و صائبی از مناسبات و معادلات اجتماعی و پدیده‌های فرهنگی، سیاسی و اخلاقی نداشته باشد، نمی‌تواند نسبت به حل تراحمات انسانی اقدام نماید؛ چه اینکه حل مسائل انسانی در حوزه‌های گوناگون به‌خصوص مسائل فرهنگی و اخلاقی نیازمند شناخت دیگر حوزه‌های معرفتی است. پرواضح است که کفر، ظلم و ستم و بی‌عدالتی از مصادیق بارز و اولیه ضد ارزش‌های الهی محسوب می‌گردد. *ملاصدرا* تأکید می‌کند که صرفاً انسانی که طی طریق کرده و مقامات عرفانی را یکی پس از دیگری طی نموده باشد، لایق حضور در اجتماع جهت سرکوبی ارزش‌های منحط و ضد انسانی است. انسانی که خود در منجلباب فساد غوطه‌ور باشد نه تنها درک درستی از تفاوت بین ارزش و ضد ارزش ندارد، بلکه ممکن است به دلیل عدم شناخت دقیق مسائل فرهنگی خود آمر به منکر و ناهی از معروفات الهی گردد؛ لذا تصریح *ملاصدرا* به حضور آگاهان به مسائل

انسانی جهت دفع ضد ارزش‌ها حاکی از همین مسئله است (همان، ص ۴۸۸). نکته دیگری که در اینجا باید بدان پرداخته شود، شناخت مصلح اجتماعی از جامعه آرمانی به عنوان کمال نهایی هر تمدن و فرهنگی است. مصلحان مصلح مسائل فرهنگی، در تهذیب افراد و جوامع دائماً به کمال نهایی جامعه توجه و التفات دارند. بدون شناخت مشخصات جامعه آرمانی مد نظر اسلام هر حرکتی در جهت اصلاح سوگیری مطلوبی را نشانه نمی‌رود. حتی ممکن است به دلیل عدم احاطه کافی به حوزه‌های حساس فکری و اخلاقی، اجتماع بشر را دچار هلاکت یا رکود فرهنگی نماید؛ لذا آگاهی مصلحان فرهنگی از مشخصات جامعه آرمانی و کمال اجتماع از ضروریات حوزه جامعه‌شناختی محسوب می‌گردد. *ملاصدرا* در *الشواهد الربوبیه* سیاست مد نظر خود جهت حل مسائل فرهنگی را این چنین تعریف می‌نماید: «السیاسة حركة مبدئها من النفس الجزئية تابعة لحسن اختيار الاشخاص البشرية ليجمعهم على نظام مصلح لجماعتهم» (همو، ۱۳۸۲، ص ۳۶۵). چنین سیاستی لاجرم از سالک و حکیمی آشنا به تمام دقائق بشری و ویژگی‌های جامعه آرمانی صادر می‌گردد: «لابد من شارع يعين لهم منهجاً لسيكونه لانتظام معيشتهم في الدنيا» (همان، ص ۳۶۰).

ج) حیط غایت‌شناختی

از پیش‌فرض‌های هر حرکت فرهنگی توجه به حیط غایت‌شناختی انسان است. مؤلفه‌های بنیادین حوزه غایت‌شناختی انسان را می‌توان در دو مفهوم سعادت و کمال جست‌وجو نمود. اینکه چه اموری می‌توانند مانع نیل به سعادت و کمال انسان گردند، از جمله مسائلی است که یک مصلح عرصه فرهنگ می‌بایست بدان اشراف کامل داشته باشد. بر این عقیده هستیم که صرفاً یک مصلح اجتماعی که با تدقیق بر حوزه‌های مختلف اشراف داشته باشد، می‌تواند این مسائل و مفاهیم اساسی حوزه زیست انسان را به‌درستی رهبری نماید. نگرش *ملاصدرا* نسبت به این مسائل بنیادین و برگرفته از توجه او به حقیقت انسان است. وی معتقد است نفس انسان حد نهایی ندارد و انسان همواره

در تکامل است و از مرتبه‌ای به مرتبه دیگر حرکت می‌کند. او معتقد است انسان در یک سیر معنوی و تکاملی به عالمی عقلی تبدیل می‌گردد. از منظر حکمت متعالیه کامل‌ترین کمال انسانی با بهره‌گیری از کشف و شهود و تهذیب نفس حاصل می‌گردد؛ لکن بدون شناخت نفس امکان تقویت فضایل و برطرف کردن رذایل وجود ندارد. ملاصدرا هدف حکمت را استکمال نفس دانسته، هدف از استکمال نفس را کسب سعادت معرفی می‌کند. وی بر اساس قاعده جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء معتقد است نفس به واسطه حرکت جوهری سیر تکاملی دارد و اگر انسان بتواند خود را از تعلقات جسمانی برهاند، به مرتبه عقل بالمستفاد نائل می‌گردد (همو، ۱۳۸۳، ج ۸، ص ۳۹۸-۳۹۹). از منظر ملاصدرا سعادت همواره با لذت قرین است و لذت عقلی که از مشاهده امور عقلی و علم به حقایق اشیا حاصل می‌گردد، بالاترین لذات است (همان، ج ۴، ص ۱۱۸ و ج ۷، ص ۱۷۴). در حکمت متعالیه کمال لذت وابسته به ادراک آن است؛ در واقع لذت بستگی به وجود و درجه آن و ادراک و خلوص آن دارد (همان، ج ۹، ص ۱۲۲)؛ لذا از آنجاکه انسان دارای ادراکات متنوع و متعددی است، لذات را نیز می‌توان به حسی، خیالی، وهمی و عقلی تقسیم نمود. سالک حقیقی که مراتب و عوالم نفس را به خوبی شناخته، نقش مؤثری در معرفی عوالم نفس، مراتب ادراک و طبعاً سعادت حقیقی انسان‌ها و اجتماعات انسانی ایفا می‌نماید. هنگامی که انسان در سفر چهارم به هدایتگری جامعه انسانی پردازد، این نکته را به خوبی به مردم تعلیم می‌دهد که سعادت حقیقی نفس ناطقه در صورتی حاصل می‌گردد که با عقل کلی و ارتسام صور حقایق موجودات متحد و خود عالمی عقلی گردد (سپه، ۱۳۹۱، ص ۴۹۳).

یکی دیگر از نکاتی که حکیم الهی به عنوان یک مصلح فرهنگی باید در حوزه غایت‌شناسی بدان پردازد، التفات به تشکیکی بودن سعادت است. چون حقیقت وجود امری مشکک و ذومراتب است، سعادت هم امری تشکیکی و دارای مراتب مختلف است و می‌توان این چنین گفت که هر موجودی که از لحاظ وجودی کامل‌تر باشد، سعادت‌مندتر و هر موجودی که مرتبه وجودی ضعیف‌تری داشته باشد، به شقاوت نزدیک‌تر است. حکیم الهی به این حقیقت واقف است که هرگاه نفوس انسانی به کمال

نهایی خود نایل و از بدن مادی رها شوند، به قرب الهی دست می‌یابند و این لذت قوی‌ترین لذات است. *ملاصدرا* به عنوان حکیمی متأله بر این نکته تأکید می‌ورزد که اوج سعادت عقلی در این است که انسان به ذات، صفات و افعال باری تعالی معرفت یابد. میان سعادت و کمال در حکمت متعالیه ارتباط تنگاتنگی وجود دارد. سعادت انسان در کمال اوست و نهایت کمالی که می‌توان برای یک انسان متصور بود، قرب الهی و برای یک جامعه قرارگرفتن در مسیر عبودیت خدای یکتا، تسلیم و تعظیم شعائر الهی و نفی ظلم به دیگران است. بر اساس حکمت متعالیه آنچه سبب دوری انسان از کمال می‌گردد، گرفتارشدن به تمایلات مادی و شهوات است. حکیم راستین به‌خوبی مردم را با این آموزه‌ها آشنا و بر این نکته پافشاری می‌کند که استکمال وجودی انسان در دو بعد حکمت نظری و عملی صورت می‌گیرد.

آخرین حلقه غایت‌شناختی را حکیم الهی در توجه‌دادن انسان در نیل به سعادت و کمال پیگیری می‌نماید. بدون شک اکتساب هر فضیلت انسانی و اخلاقی یا تخلق به رذایل اخلاقی با اراده و اختیار انسان صورت می‌پذیرد؛ لکن نکته مهم‌تر ظرف پرورش استعدادهای انسانی است. با توجه به این حقیقت که انسان موجودی مدنی بالطبع است، حضور در اجتماع یکی از مهم‌ترین راه‌های به‌فعلیت‌رساندن استعدادهای انسانی است. علامه *حسن‌زاده آملی* نیز به نقش اجتماع به عنوان یکی از اصول مهم در تعیین سرنوشت انسان تأکید ورزیده است: «نطفه، مربی، اجتماع و معاشر از اصولی‌اند که در سعادت و شقاوت انسان دخل بسزا دارند» (حسن‌زاده، ۱۳۹۲، ص ۱۰۴). پرواضح است که بین جامعه و فرد در حوزه مسائل فرهنگی رابطه‌ای مستقیم برقرار است. از طرفی فرد سالم و متخلق به اخلاق الهی جامعه انسانی را سالم و مصفا می‌گرداند. از طرف دیگر جامعه ناسالم و غرق در رذایل اخلاقی و ضد ارزشی تأثیرات بسیار ویرانگری بر افراد جامعه می‌گذارد؛ البته ضد ارزش‌هایی نظیر ستم و بی‌عدالتی تأثیرات به‌مراتب مخرب‌تری را بر پیکره فرد و اجتماع وارد می‌سازند.

به نظر می‌رسد تحلیل پارادایم انسان‌شناختی در سه حوزه آنتولوژیک، جامعه‌شناختی و غایت‌شناختی به جای پردازش کلی و مبهم آن، این امکان را فراهم می‌آورد که نیازسنجی واقعی جهت تحلیل مسائل فرهنگی در حوزه اجتماعی ایجاد گردد.

۲. حیث خداشناسی

یکی دیگر از اموری که حکیم الهی در نتیجه سیر در عوالم بدان نایل می‌گردد، معرفت به حوزه تئولوژیک است. ملاصدرا بحث خداشناسی (اثبات وجود خدا، بحث درباره اسما و صفات الهی و...) را با استفاده از اصالت وجود پیگیری می‌کند. سفر دوم از اسفار اربعه را می‌بایست سیر خداشناسی حکیم الهی در شقوق متفاوت توحید دانست. سفر فی الحق بالحق معرفت به اسما و صفات الهی است که حکیم با مختصات اسما و صفات الهی آشنا و چگونگی انتساب این حوزه معرفتی را با جهان بیرونی می‌آموزد. حکیم در این سفر عرفانی بعد معرفتی خود راجع به خداوند از حیث ذاتی، صفاتی و افعالی را فرا می‌آموزد. این سفر را می‌بایست مبنای تئولوژیک حکیم برای سفر چهارم که مردم نیاز به معرفت و احیاناً استدلال‌های حکیم در معرفت به پروردگار دارند، دانست. اما اینکه کدام افق معرفتی در این حوزه برای حکیم الهی کشف می‌گردد، بحثی است که باید راجع به آن توضیحی ارائه شود:

حیث توحیدشناختی

۱. توحید ذاتی: سالک در توحید ذاتی با آموزه‌هایی نظیر اینکه خداوند مثل و مانند ندارد، یگانه و بی‌همتاست، خداوند جزء ندارد، بلکه بسیط است و... آشنا می‌گردد. علاوه بر این حکیم با این آموزه الهی که ذات الهی ساختی است که تیزفهم‌ترین افهام هم توان دست‌یازیدن به آن را ندارند، معرفت خود را افزایش می‌دهد. درواقع علم انسان به خداوند بالوجه است؛ یعنی علم به خداوند از طریق نشانه‌ها و تجلیات الهی حاصل می‌گردد و معرفت به کنه خداوند که مقام غیب‌الغیوب است، امری محال می‌باشد: «و لایحیطون به علما» (طه، ۱۱۰). حتی پاره‌ای از فلاسفه معتقدند معرفت به کنه اشیا هم امکان ندارد، چه رسد به کنه خدا. حکیم الهی در این سیر می‌آموزد که علم به خداوند صرفاً از طریق صفات او که امری زاید بر ذات محسوب نمی‌گردد، امکان‌پذیر است (صفت عین ذات است). امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام می‌فرماید:

«کمال توحید (شهادت بر یگانگی خدا) اخلاص و کمال اخلاص، خدا را از صفات مخلوقات جدا کردن است؛ زیرا هر صفتی نشان می‌دهد که غیر از موصوف و هر موصوفی گواهی می‌دهد که غیر از صفت است»* (دشتی، ۱۳۷۹، ص ۱). امام رضا^ع نیز می‌فرماید: «کسی که بخواهد خدا را از راه شباهت دادن او به چیزی بشناسد، او را شناخته است و کسی که می‌خواهد به عمق شناخت او برسد، او را یگانه ندانسته است و کسی که او را به چیزی شبیه نماید، به حقیقت او نرسیده است»** (صدوق، ۱۳۸۸، ص ۳۴).

۲. **توحید صفاتی:** ملاصدرا صفات الهی را امری زاید بر ذات تلقی نکرده (ملاصدرا، ۱۳۵۴، ص ۷۲)، معتقد است صفات خداوند عین ذات اویند؛ یعنی علم، قدرت، اراده، خالقیت و... مصداقی غیر از خدا نمی‌شناسند، بلکه بین ذات و صفت رابطه این‌همانی برقرار است (همو، ۱۳۸۳، ج ۳، ص ۳۷۸ و ۳۸۰): «فالوجود يتجلى اولاً بصفة من الصفات فيتعين و يتميز عن الوجود المتجلى بصفة اخرى» (موسوی، ۱۳۹۳، ج ۱، ص ۲۰۲). در توحید صفاتی حکیم با همه انحای صفات، اعم از ثبوتیه و سلبيه نیز آشنا می‌شود. ملاصدرا در این باره اعلام می‌کند که: «الصفة اما ايجابية ثبوتية و اما سلبية تقديسية... فصفة الجلال ما جلت ذاته بها عن مشابهة الغير و صفة الاكرام ما تكرمت ذاته بها و تجملت» (ملاصدرا، ۱۳۸۳، ج ۶، ص ۱۱۸). این گزاره نشان می‌دهد که بر اساس قاعده وحدت تشکیکی وجود، جهان چیزی جز تجلی اسما و صفات الهی نیست. حکیم در پدیدارشناسی جهان بدین نکته توجه دارد که خداوند هر لحظه ظهوری نو و تازه دارد.

۳. توحید افعالی

از حیث وجودشناسی: به نظر می‌رسد توحید افعالی با اصالت وجود صدرایی رنگ و

* کمال الاخلاص له نفي صفات عنه لشهادة كل صفة انها غير الموصوف و شهادة كل موصوف انه غير الصفة.
 ** فليس الله عرف من عرف بالتشبيه ذاته و لا اياه و حد من اکتنه و لا حقيقة اصاب من مثله و لا به صدق من ناه و لا صمد صمد من اشار اليه.

بوی خاص‌تری به خود می‌گیرد. بر اساس توحید افعالی از طرفی جهان بر پایه اصل علیت اداره می‌شود؛ یعنی سببیت، اصل حاکم بر هستی در میان پدیده‌هاست. هیچ کس نمی‌تواند منکر حرارت خورشید یا تیزی شمشیر شود؛ لکن از آنجاکه بر اساس اصالت وجود که اصل وجود پدیده‌ها را منسوب به خدا می‌داند، آثار آنها نیز از جانب حق تعالی افزوده می‌گردد. در توحید افعالی یک مؤثر بالذات در جهان وجود دارد و بقیه امور بالعرض دارای آثار هستند. *ملاصدرا* در دیدگاه اختصاصی خود درباره توحید افعالی با استفاده از این مقدمه که «حقیقت وجود واحد است»، نتیجه می‌گیرد که تمام صفات کمالیه خداوند نظیر علم، قدرت و اراده در عین وحدت با ذات حق تعالی به تمام اشیا تعلق می‌گیرد (همو، ۱۳۶۳، ص ۶۵). در نتیجه صدور هر کمالی در جهان امری غیری و وابسته به حق تعالی است. توضیح اینکه اصالت وجود، حقیقت وجود را امری واحد می‌داند که در تمام مراتب مختلف جهان ساری و جاری است. تمام مخلوقات در حقیقت ظهوری از جلوه‌های این حقیقت واحد محسوب می‌گردند؛ لذا از آن جهت که صفات کمالیه صفات وجود محسوب می‌گردند، همه صفات (پدیده‌ها) منسوب به این حقیقت واحدند. در واقع خداوند در عین اینکه علت محدثه پدیده‌ها محسوب می‌گردد، علت مبقیه آنها نیز تلقی می‌شود؛ بنابراین حکیم الهی در نتیجه اسفار خود به این حقیقت معرفت می‌یابد که توحید افعالی، یعنی اینکه سلسله امور و رابطه سببیت عالم همگی در یک نظام طولی قابل تفسیر است. *ملاصدرا* در شرح اصول کافی صریحاً به این موضوع اشاره دارد که: «باید توجه داشت که خداوند فاعل کل و اله کل است و خلق و امر و ملک و ملکوت از آن اوست و هیچ کس غیر از او توان ابداع و ایجاد را ندارد. اسباب مسخر پروردگارانند؛ بنابراین فاعل حقیقی خداوند متعال است و شأن ماسوی او تهیه، اعداد و تخصیص جهات قبول و استعداد است (همو، ۱۳۶۶، ص ۱۲-۱۵). بر ایند چنین نگرشی در نظام‌واره فکری مصلح فرهنگی موجد این حقیقت است که هر گونه کنش و واکنشی که در جامعه رخ می‌دهد، بر اساس قاعده سببیت است. همه اینها می‌تواند تفکر دقیقی را برای مصلحان فرهنگی در ارتباط با مسائل و موضوعات ایجاد نماید.

۳. به حیث جهان‌شناختی

حکیم الهی در سفر عرفانی خود به ابعاد مختلف جهان معرفت یافته، از همین رهگذر می‌تواند ارتباط درستی با جهان پیرامون خود برقرار نماید. او در نتیجه سیر عرفانی خود با مسائل مختلف جهان از جنبه‌های مختلف وجودشناختی، ارزش‌شناختی و کارکردشناختی احاطه پیدا کرده، زاویه دید او به جهان پیرامون خود به‌کلی با دیگران متفاوت است. حال این پرسش مطرح است که حکیم در هر یک از این حوزه‌های معرفتی برای کدامین پرسش‌ها پاسخی اقماعی یافته و اکنون که با حقایق جهان آشنا گشته است، چگونه تصویری از جهان نزد او وجود دارد؟

الف) حیث آنتولوژیک

پارادایم *ملاصدرا* در هر حوزه معرفتی ماخوذ از نگرشی کل‌گرایانه‌ای است که چارچوب حکمت متعالیه را شکل می‌دهد. این نظام فلسفی - چنان‌که گفته شد، از منابع اصیل اسلامی در وضع قواعد و مبانی فلسفی خویش بهره برده است. بررسی حیث آنتولوژیکال جهان نیز در همین چارچوب معرفتی تبیین می‌گردد. پرسش‌های اساسی از جمله چیستی ماده اولیه جهان، هدف از خلقت جهان و... در این حوزه فکری و مبتنی بر همین اصول تبیین و پاسخ داده می‌شود. با پاسخ به این پرسش‌ها به این پرسش مهم که آیا جهان از ماده‌ای ظلمانی محض تشکیل شده (نگرشی ماتریالیستی به جهان) یا از حقیقتی نورانی برخوردار است، می‌توان پاسخ داد. در واقع حکیم الهی در سفر عرفانی خود به‌خوبی به حقیقت همه این امور نایل گشته و حقیقت این پرسش‌ها را با چشم دل مشاهد نموده است. *ملاصدرا* نه تنها حکیمی الهی که مفسر چیره‌دست قرآن کریم نیز بود. اشراف و تسلط وی به قرآن کریم و روایات نقش درخوری در پی‌ریزی مبانی فلسفی او داشت. در قرآن کریم توجه به طبیعت با عناوین مختلفی مشاهده می‌گردد که انسان از راه تفکر و مطالعه در آن می‌تواند به جایگاه آن در آموزه‌های اسلامی نایل گردد. فارغ از ذکر مصادیق طبیعت در قرآن که بیش از هزار بار تکرار شده (ارض،

سما، ما، شمس، جبل، قمر، شجر و...)، در بیش قرآنی که *ملاصدرا* سخت تحت تأثیر آن قرار گرفته، جهان با همه مراتب و شئون خود از ویژگی‌های زیستی نظیر حیات، علم و ادراک برخوردار است. طبیعت مورد نظر قرآن موجودی تسبیح‌گوی است که دمام مشغول عبادت با لسان مخصوص به خود است: «تسبح له السموات والارض و من فیهن و ان من شیء الا یسبح بحمده و لکن لاتفقهون تسبیحهم» (اسرا: ۴۴). چنین رویکردی به جهان و طبیعت که شایسته است «همه‌جان‌انگاری» نامیده شود، از مسائلی است که نه تنها در جهان معاصر رویکردی نو به هستی محسوب می‌گردد، بلکه این تلقی از جهان، تأثیراتی بر اخلاقیات، عواطف، فکر و خیال آدمی در نحوه مواجهه با طبیعت ایجاد می‌کند (بیده‌ندی، ۱۳۹۴، ص ۵۸). *ملاصدرا* با زاویه دید مخصوص به خود همه چیز را از قوس صعود می‌نگرد؛ لذا نگرش به قوس نزول را می‌بایست ترجمان راستین قوس صعود هستی تلقی کرد. بر این اساس *ملاصدرا* همه چیز را از «او» می‌داند. این نگرش «ازاوی» محصول نوعی جامعیت‌نگری و خاص حکمت متعالیه است که بین طبیعت و مابعدالطبیعه حد و مرزی وجود ندارد، بلکه آنچه در قوس نزول وجود دارد، تجلی خداوند است. *ملاصدرا* بر اساس اصالت وجود، تصویر واحدی از هستی ارائه داده که این تصویر در واقع کثرات عالم و تشکیک حقیقت وجود را نشان می‌دهد. علاوه بر آن بر اساس حرکت جوهری هر گونه سکون و ایستایی را از عالم دور نگه داشته و جهانی را ترسیم کرده است که از حسیض مراتب وجود تا عزیز مراتب هستی دائماً در سیلان و حرکت است. اما آنچه از این قاعده و دیگر قواعد صدرایی مستفاد می‌گردد، تحقق چهره‌ای زیبا و دلکش است که خود به نحوه ارتباط انسان با جهان به حیث کارکردشناختی تأثیر بسیاری دارد. مقایسه دو نحوه نگرش به هستی - ماتریالیستی و الهی - نه تنها پژوهی طبیعی و زیستی به دنبال دارد، بلکه دارای جنبه‌های معرفت‌شناختی نیز می‌باشد. پذیرش جهان مکانیکی، ظلمانی و سراسر مادی نگرش ماتریالیستی منجر به پذیرش صرف‌الماده و جهان‌عاری از هر گونه وجه متافیزیکی خواهد شد. زیستن در دامان چنین جهان‌بینی اخلاق زیستی خاصی را حاکم می‌کند که از بازتابی معرفتی برخوردار است. در چنین نگرشی جهان و نظام آفرینش

عاری از وجوه باطنی است و حتی منجر به انکار خالق جهان هم خواهد گردید. حذف علل غایی از صحنه فیزیکال هستی، حذف انسان به عنوان حلقه واسط عالم امر و خلق، عدم اعتقاد به جنبه وجه‌اللهی طبیعت، پذیرش متدولوژی صرف تجربی و رد دیگر شیوه‌های معرفت‌شناختی برخی از ضروریات نگرش معرفتی مادی‌انگارانه به جهان است. در صورتی که نگرش حکمت متعالیه به هستی علاوه بر جنبه‌های اخلاق‌مدارانه زیستی، دارای پیوست‌های معرفتی و فرهنگی نیز می‌باشد. پذیرش حرکت ذاتی در هستی، وجود جوهر معقول و نه محسوس، اثبات قاعده بسیط الحقیقه، اثبات علل غایی در جهان، اعتقاد به اینکه طبیعت وجه‌الله و انسان نقطه اتصال بین عالم فیزیکی و متافیزیکی و پذیرش متدولوژی‌های عقلی، نقلی و وحیانی است، همگی جهان را موجودی ذی‌شعور و مدرک نشان می‌دهد.

یکی دیگر از وجوه معرفتی بررسی حیث آنتولوژیک جهان در حکمت متعالیه اعتقاد به «حشر طبیعت» است. ملاصدرا معتقد است برای هر موجودی حشری است (ملاصدرا، ۱۳۸۲، ص ۳۸۹). این سخن ملاصدرا مطابق قرآن مجید و سازگار با آن است: «و اذا الوحوش حشرت» (تکویر: ۵) یا «و حشر پرندگان نیز به سوی اوست» (ص: ۱۹). بنابراین جهان و طبیعت پیرامونی - آن‌چنان‌که در نگرش ماتریالیستی معروف است - موجودی بی‌ارزش و مادی نیست، بلکه همه کمالات الهی و انسانی را دارا می‌باشد. پرواضح است که این آموزه‌های حکمی صرفاً برای سالکان سفرهای اربعه دست‌یافتنی است. در واقع حکیمان سفرهای اربعه که می‌بایست مصلحان فرهنگی و مصلحان هر جامعه‌ای محسوب گردند، با معرفت به جنبه‌های آنتولوژیک جهان نقش بسزایی در هدایت و رهبری مردم در مواجهه با جهان و در نهایت سیر به سوی حق تعالی ایفا می‌کنند. این امر در تبیین حیث ارزش‌شناختی و کارکردشناختی جهان بیشتر تبیین می‌گردد.

ب) حیث ارزش شناختی

در نگرش آنتولوژیک پرده از چهره نورانی مدرک و ذو حیات جهان کنار رفت. در این بخش و بر اساس نگرش وجودشناختی حیث ارزش شناختی آن مشخص خواهد شد. البته با تحلیل وجودشناختی، جهان از ارزش و اعتبار زیادی برخوردار است؛ لکن سؤال این است که این ارزش، ذاتی است یا اعتباری؟ پاسخ بدین پرسش نحوه رویکرد انسان با طبیعت را مشخص می‌کند؛ امری که پاسخ بدان برای مصلحان فرهنگی جهت نحوه استفاده از جهان در حوزه کارکرد شناختی بسیار مهم است. برای پاسخ دقیق به این پرسش می‌بایست رابطه جهان با خدا را مورد مذاقه قرار داد. *ملاصدرا* عالم را فعل خدا دانسته، این فعل حاکی از وجود و صفات حق تعالی است؛ بنابراین جهان کلام عینی خداست. به قول حاج ملاهادی سبزواری:

فالکل بالذات له دلالة حاکیة جماله جلالة

یعنی تمام هستی کلمات حق تعالی محسوب می‌گردند. همان‌طور که کلمات لفظی از نفس آدمی پدیدار می‌شوند، کلمات وجودی و تکوینی تمام موجودات عالم از نفس رحمانی پدیدار گشته که در اصطلاح حکمت متعالیه همان وجود منبسط است. در واقع از منظر *ملاصدرا* جهان طبیعت کلام الهی است؛ این جهان پیوسته معرف خداوند است؛ یعنی همه چیز جهان از خداوند می‌گوید و خدا در طبیعت دمادم تجلی می‌کند.

با این تحلیل ارتباط ما با جهان و طبیعت ارتباط با خداست و انس با جهان انس با خدا تلقی می‌گردد (محقق داماد، ۱۳۹۲، ص ۲۰-۲۱). به باور صدر المتألهین کل هستی پیکره واحد دارای مراتبی است که در عین وحدت، دارای سلسله مراتبی از شدت و ضعف است. نظریه وحدت تشکیکی وجود هر گونه نگرش چندپاره و گسسته به هستی را نفی می‌کند. از این منظر آنچه متن عالم واقع را اشباع نموده وجود یگانه و واحدی است با درجات متفاوتی از شدت و ضعف. بر اساس این نظریه هر چند خدا در رأس هرم هستی و عالم ممکنات در قوس نزول و اخس مراتب وجود قرار دارند، با دقت در این نظریه به وضوح مشاهده می‌گردد آنچه متن عالم واقع را پر کرده، خداست؛

خدا حضوری همه‌جایی دارد و نگاه به موجودات عالم، نگاه به وجه‌الله و کلام عینی خداوند محسوب می‌گردد. در واقع طبیعت نشئه‌ای از نشئات الهی است که در کثرات جلوه می‌کند. از همین روی است که ملاصدرا در اسفار جایگاهی قدسی برای جهان قائل است:

برای کاملین و اهل معرفت سزاوارترین موجودات به عشق ورزیدن خداست و پس از او مجموع عالم است که شایسته عشق انسانی است و این به سبب گستردگی آن است بر مظاهر صفات خداوند، از عرش و کرسی و آسمان و مهر ماه و ستارگان و زمین و هر آنچه در آن و بر آن است، از انواع حیوانات و نباتات و معادن طلا و نقره ... دریا و آنچه از عجایب در آن است و آنچه در جو از بادها و ابرها و باران‌ها و برف‌ها و برق‌ها و شهاب‌ها (ملاصدرا، ۱۳۸۳، ج ۷، ۲۴۱ و ۲۴۲).

بنابراین در بینش صدرایی از آنجاکه حضور خدا در جهان حضوری مستقیم و بی‌واسطه است و متن عالم تجلی حق تعالی است، جهان با همه پدیده‌های آن، از ارزش ذاتی برخوردار بوده، انسان به هیچ وجه حق استعمار آن را ندارد. همه این امور در بینش حکیم الهی برای نقش‌آفرینی در سفر نهایی که هدایت خلق به سوی حق تعالی است، تأثیر بسزایی خواهد داشت. حکیم بدون بینش عمیق نسبت به اطوار جهان نمی‌تواند نقش شایسته خود در راهبری خلق را ایفا نماید.

ج) حیث کارکرد شناختی

جهان و طبیعت پیرامونی انسان با همه گونه‌های زیستی‌اش تجلی‌گاه آیات محکم الهی است که در آموزه‌های اسلامی بارها به تأمل و تدقیق درباره آنها سفارش شده است. این صحنه سترگ از منابع اصلی معرفتی حکیمان الهی برای هدایت مردم به شمار می‌رود. علاوه بر این اصلی‌ترین منبع تأمین نیازهای مادی انسان جهان پیرامونی است. از این رهگذر پیگیری حیث کارکردشناختی جهان را در دو حوزه «آفاقی» و «رفتاری» ادامه می‌دهیم.

مهم‌ترین آموزه جهان طبیعت درس خداشناسی و راهیابی به ساحت ربوبی است. نشانه‌های موجود در طبیعت هر صاحب خردی را به سوی پروردگار سیر می‌دهد.

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت‌کردگار

آن‌چنان‌که در تبیین دو حیث آنتولوژیک و ارزش‌شناختی گذشت، تمرکزگرایی به وجه ظاهری موجودات و عدم تعقل در وجه باطنی آنها خسارتی معرفتی محسوب می‌گردد. متن طبیعت آن‌قدر پرمغز است که بسیاری از دلایل عقلی اثبات و تعمیق خداباوری ریشه در طبیعت دارد. به همین دلیل در قرآن به کرات سفارش به سیر در زمین و مشاهده آثار صنع الهی شده است. از دیگاه قرآن بهترین و همگانی‌ترین راه شناخت، مطالعه نظام آفرینش و اسرار هستی است. در سراسر هستی آثار و نشانه‌های نظم، حساب و قانون مشاهده می‌گردد. وجود نظم در هر پدیده حاکی از خالق حکیم است. قرآن کریم می‌فرماید: «سنریهم آیاتنا فی الفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق...» (فصلت: ۵۳).

یکی از جنبه‌های مهم حیث کارکردشناختی در سیر آفاقی که حکیمان الهی می‌بایست توجه خلق را بدان معطوف دارند - سوی توجه به جنبه وجهی جهان و اثبات خداوند از طریق برهان نظم - توجه به گُنه جهان است. بر اساس آموزه‌های حکمت متعالیه توجه به جنبه باطنی اشیا بسیار مهم‌تر از جنبه وجهی آن است. توضیح آنکه در مدل باطنی کثرت وجودی کمرنگ شده و جای خود را به کثرت ظهوری می‌دهد. در این نگرش بین ظاهر و باطن اشیا هیچ تفاوتی وجود ندارد. ظاهر همان باطن و مظاهر که در واقع موجودات هستند، چیزی جز تجلیات وجه باطن نیستند (محقق داماد، ۱۳۸۳، ص ۳۳). بنابراین همه عالم طوری از اطوار حق تعالی محسوب شده و به همین دلیل است که ملاصدرا حق و خلق را یکی می‌داند. «او» هم مظهر است و هم مظهر. چنین رویکردی حاکی از این است که تمام موجودات طبیعت از جمادات تا نبات و حیوان همگی موجوداتی قدسی و از ارزش ذاتی و فی‌نفسه برخوردارند و هر گونه جسارت و خسارت به طبیعت و موجودات در افقی متعالیه، جسارت به ساحت ربوبی تلقی می‌گردد.

جنبه دیگر کارکرد شناختی جهان توجه به بعد «رفتاری» (مادی و چگونگی استفاده از آن) است. امروزه شاخه‌ای علمی از اخلاق کاربردی تحت عنوان اخلاق زیست‌محیطی ذیل چگونگی مواجهه با طبیعت در حوزه کارکرد شناختی ایجاد شده است. این حوزه که به ارتباط بین انسان و طبیعت می‌پردازد، رویکردهای متفاوتی را در مواجهه انسان با طبیعت تجویز می‌کند که شاخص اصلی همه آنها توجه به ارزش ذاتی یا عرضی انسان و جهان است. هر چند این مطلب تا حدی در حیث ارزش‌شناختی مورد توجه قرار داده شد، لکن توجه به یک نکته مهم در این بخش از اهمیت به‌خصوصی برخوردار است. انسان صدراپی که در سفر اول به درک عمیقی از خودشناسی دست یافته و در پردازش حیث وجوشناختی و ارزش‌شناختی جهان با مختصات و ویژگی‌های آن آشنا شده «جهان‌آرایی» را وجه همت خود در مواجهه با طبیعت قرار می‌دهد (جوادی، ۱۳۹۱، ص ۱۰۲). ملاصدرا سفر چهارم یعنی سفر من الخلق الی الحق بالحق را آغاز رابطه تعاملی با طبیعت می‌داند. در این سفر انسان پس از شناخت کامل از مبدأ و مقصد جهان و به سبب جهان‌بینی کاملی که کسب می‌کند، آماده تعامل با مخلوقات عالم طبیعت است. ملاصدرا با اسفار اربعه خود پایه و اساس تعامل با جهان، طبیعت و همه موجودات پیرامونی را در سه سفر پیشین گذاشت. در واقع سفرهای سه‌گانه پیشین در حکم مبانی فلسفی سفر چهارم بوده و سفر چهارم محصول نهایی دستگاه فلسفی حکمت متعالیه در اخلاق زیست‌محیطی است. اساسی‌ترین مسئله در سفر چهارم به «رسالت» انسان در طبیعت بر می‌گردد. در سفر اول به این نتیجه رسیدیم که انسان با درک صحیحی که در حوزه انسان‌شناختی از جایگاه خویش در هستی دست می‌یابد، خود را خلیفه الهی و حلقه واسط عالم خلق و امر می‌داند. بنابراین انسان در برابر آنچه خداوند در عالم خلق آفریده، خود را موجودی «مسئول و موظف» می‌داند. حال همین انسان در سفر چهارم به‌خوبی دریافته که همه موجودات عالم تجلی ذات حق تعالی بوده و از ارزش فی‌نفسه برخوردارند. به همین دلیل نمی‌تواند به استعمار یا تخریب طبیعت به بهانه‌های مختلف پردازد؛ بلکه بر عکس چنین انسانی در پرتو مقام خلیفه‌اللہی به «آرایش» جهان می‌پردازد؛ به عبارت دیگر

حفاظت از جهان بر عهده هر انسانی با هر گرایش معرفت‌شناختی‌ای است، بلکه این از ویژگی‌های خاص حکمت متعالیه است که علاوه بر «جهان‌داری به جهان‌آرایی» نیز می‌پردازد (همان). با این همه انسان صدرایی با درک کاملی که در حوزه جهان‌شناختی کسب کرده، به‌خوبی فراگرفته که تار و پود جهان و پیکره کلی آن مدرک، ذی‌شعور و ذو حیات است. علاوه بر این، همه موجودات عالم و سیر کلی جهان ره به سوی غایتی مقدس دارد. از طرف دیگر در بررسی حیث انسان‌شناختی نیز به این حقیقت واقف گردید که هدف همه حرکات عالم تحقق انسان کاملی است که نقطه وصل عالم خلق و امر قرار گیرد. در واقع از منظر حکمت متعالیه تقدس جهان به هیچ وجه مجوزی برای عدم استفاده انسان از جهان را صادر نمی‌کند، بلکه روی دیگر این معادله توجه به انسان به عنوان مقصود آفرینش است (ابن عربی، ۱۴۰۰، ص ۴۹). قرآن کریم نیز در کنار تمام امتیازاتی که جهت تسخیر آسمان و زمین به انسان داده، دو نکته را گوشزد نموده است: نخست اینکه این امتیاز مسخر بودن جهت رشد و کمال انسان است که تعبیر به قرب الهی شده است و دیگر اینکه انسان خلیفه الهی است که بار امانت الهی - که یکی از این مسئولیت‌ها جهان‌داری و جهان‌آرایی است - بر دوش اوست. حکیم الهی در سفر نخست و سوم (بعد انسان‌شناختی و جهان‌شناختی) به‌درستی فهمیده که انسان نه ابرمرد جهان و موجودی که هیچ تکلیفی در قبال دیگر مراتب هستی ندارد، بلکه مسئولی مکلف است که چون حلقه واسطه دو ساحت فیزیکی و متافیزیکی است، می‌بایست قوس نزول و صعود هستی را به همدیگر متصل نماید. بنابراین همه آنچه حکیم الهی در جنبه‌های مختلف حیث جهان‌شناختی بدان معرفت می‌یابد، خود بخشی از حوزه معرفت‌شناسی او را در پیشاهنگی هر حرکت فرهنگی تشکیل می‌دهد. مصلحان فرهنگی بدون توجه به ابعاد مختلف جهان نمی‌توانند وظیفه خود را به عنوان یک مصلح اجتماعی در مواجهه با مسائل انجام دهند؛ چه اینکه هم ابعاد مختلف جهان یکی از منابع اصلی معرفتی هر مصلح فرهنگی است و هم مواجهه با جهان امری گریزناپذیر برای عموم مردم است.

کانون‌های معرفت‌شناختی مصلحان فرهنگی

حکمت متعالیه بر محور چهار سفر اصلی تمام هستی را بررسی می‌کند و از نقطه آغاز تا خط پایان، سراسر عالم وجود را با تمامی شیوه‌های معرفتی در ارزیابی خود می‌سنجد. حکیم الهی در سه سفر نخست که درک صائبی از مبدأ و مقصد آفرینش کسب کرده و جهان‌بینی کاملی را از این رهگذر به دست آورده است، اکنون در سفر چهارم به وظایف خویش در قبال دیگر انسان‌ها می‌اندیشد. او هم به مبدأ علم دارد هم به مقصد و هم به مشکلات و عقبه‌های میان این دو (حضور در اجتماع و مشکلات موجود در دنیا) و صرفاً چنین انسان پخته و راه‌بلدی می‌تواند از دیگران دستگیری نموده، آنها را به سرمنزل مقصود برساند. در این سفر هرچند انسان حکیم در عرصه انسانی حرکت می‌کند، اما در صحبت با حق است و این نکته بسیار مهمی در مسائل فرهنگی محسوب می‌گردد که در مباحث آتی بدان پرداخته خواهد شد. در این مجال هرچه را که بشر برای تعالی و شکوفایی نشئه طبیعت، برزخ و قیامت نیاز دارد، از سفر انفسی گرفته تا سفر آفاقی در اختیار دارد؛ اما از این منظر که معضلات اجتماعی و فردی را حل کند، همه آنچه را که بشر عادی اعم از مسائل علمی و عملی به آن نیاز دارد و برای سعادت وجودی خود می‌خواهد، در اختیار دارد. همه فلسفه‌های مضاف در این مجال شکل می‌گیرد؛ لکن آنانی که سفرهای سه‌گانه قبل را نداشته، فلسفه مضاف آنها هرگز در صحبت حق نبوده و نیست و بنابراین هرگز نمی‌تواند عقده‌های فردی و اجتماعی را بگشاید. در این سیر، حکیم جلوه‌ها و مظاهر وجه‌الله را که همان خلق‌الله و آثار و لوازم آن است، به همراه منافع و مضار و چگونگی رجوع آنها به مبدأ و منتهای حق مشاهده می‌کند (جوادی آملی، ۱۳۸۱، ص ۱۴۹)؛ اما منابع مهمی که حکیم الهی در این راه از آنها برای هدایت و راهبری دیگران استمداد می‌کند، عبارت‌اند از:

(۱) سیر انفسی

ملاصدرا با استفاده از حکمت متعالیه تأکید دارد که روح انسان دارای چنان قابلیت است

که همه اطوار ملکی و ملکوتی و معارج روحانی را بالقوه در خود دارد و می‌تواند از حضيض مراتب تا شریف‌ترین مراتب را صعود کند. وی خودشناسی را اصل هر معرفتی می‌داند. یکی از دگردیسی‌هایی که او در حوزه علم النفس ایجاد نمود، حذف روان‌شناسی از طبیعیات و تعبیه آن در حوزه علم الهی است. این حوزه آن‌چنان پراهمیت است که ملاصدرا آن را «ام الفضائل و اصل المعارف» می‌نامد که با استناد به حدیث نبوی □ «اعرفکم بنفسه اعرفکم بربه» (ملاصدرا، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۴۴) اهمیت آن را این‌گونه ترسیم می‌کند: «اذ عرفت کانت مفتاح خزائن المعرفة و باب حکمة رب العالمین و صراط الحق و الیقین و میزان یوم الحساب و نور المارین الی الجنة». از نظر صدرالمجاهدین معرفت نفس هم در شناخت مبدأ و اوصاف و افعال او نردبان ترقی است که بدون پیمودن مدارج آن نیل به معارف الهیه سیر نمی‌باشد و هم در شناخت معاد و شئون آن مفتاحی است که بدون استمداد از آن، آشنایی به قیامت مقدور نخواهد بود (همو، ۱۳۶۱، ص ۳۴۶). خلاصه اینکه انسان عصاره تمام عوالم فیزیکی و متافیزیکی و نقشه کوچکی است که از روی نقشه بزرگ عالم و کون کبیر از عقل اول تا آخرین نقطه وجود برداشته شده است. مولا علی □ می‌فرماید:

وانت الكتاب المبين الذي بآياته يظهر المضمّر
و تزعم انك جرم صغير وفیک انطوى عالم الاکبر

درواقع «ان جاهل معرفة نفسه جاهل بكل شيء»؛ لذا تنها با سیر انفسی است که معرفت به دیگر حوزه‌های شناختی ایجاد خواهد شد.

۲) سیر آفاقی

یکی دیگر از منابع معرفتی، سیر آفاقی است که با رجوع به طبیعت و از طریق حواس منطبق در انسان حاصل خواهد شد. این نوع منبع معرفتی هرچند در معرفت‌شناسی صدرایی بسیار حائز اهمیت است، لکن عیاری به رتبه سیر انفسی ندارد. آیات بسیاری انسان را به سیر در آفاق جهت نیل به حقیقت ترغیب می‌کند: «ان فی خلق السموت و

الارض و اختلاف الليل و النهار لآيات لاولى اللباب» (آل عمران: ۱۹۰).

آدمی با مشاهده پدیدارها و نظم موجود در آنها معبری جهت نیل به حقیقت می‌یابد. ملاصدرا با نگاهی فلسفی و تفسیری عرفانی سیر آفاقی را منبعی مهم و تالی تلو سیر انفسی معرفی می‌نماید. او با استفاده از قواعد اصالت وجود، تشکیک وجود و وحدت وجود تفسیری دلنشین از طبیعت ارائه می‌دهد که یکی از اصیل‌ترین منابع معرفتی حکیم در امر راهبری است. جهان صدرایی وجه ظاهری حقیقتی باطنی است. به تعبیر میرفندرسکی:

چرخ با این اختران نغز و خوش و زیباستی صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی
صورت زیرین اگر با نردبان معرفت در رود بالا همی با اصل خود یکتاستی

۳) سیر قرآنی

قرآن و تأمل در ظاهر و بواطن آن، اصلی‌ترین منبع معرفتی در حکمت متعالیه است. سنگ عیار و معیار نهایی هر نوع معرفتی کلام وحی است. به اعتقاد ملاصدرا چون شریعت بر اساس حقایق و واقعیت‌های عالم تنظیم گشته است، اگر چیزی بر خلاف طریقه وحیانی باشد، مردود است (ابوترابی، ۱۳۸۳، ص ۴۱). در واقع اگر بخواهیم به اجمال بگوییم اصلی‌ترین منبع معرفت‌شناختی حکیم در استنباط احکام دینی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی و هدایت انسان‌ها منبع وحی است سخنی به گزافه گفته نشده است.

۴) سیر در سیره معصومان □

اهمیت بحث از امامت نزد ملاصدرا به نحوی است که وی به تشریح باب امامت در شرح اصول کافی تحت عنوان «ان الحجة لا تقوم لله علی خلقه الا بامام» پرداخته است. علاوه بر این می‌توان به تشریح باب «الاضطرار الی الحجة» اشاره نمود. امامت نزد ملاصدرا مقامی اعطایی است نه کسبی. حکیم الهی به عنوان پیشاهنگ. مصلح مسائل اجتماعی و فرهنگی به منبع اصیل سیره معصومان □ به عنوان یک نسخه شفابخش در تراحمات

فرهنگی می‌نگرد. *ملاصدرا* با استفاده از قاعده امکان اشرف به این مطلب می‌پردازد. بر اساس این قاعده امام به دلیل داشتن بالاترین درجه وجودی در رأس هرم عالم امکان قرار دارد. او علاوه بر حاکمیت تکوینی بر جهان ممکنات واسطه فیض الهی است. *ملاصدرا* این امر را بر اساس حرکت جوهری توضیح می‌دهد. بر اساس این قاعده منتهای همه حرکات، تحقق انسان کامل است. این انسان آن‌چنان‌که بارها گفته شد، حلقه واسط عالم خلق و امر بوده و بی‌وجود او هیچ فیضی به عالم امکان ساری نخواهد شد. علامه طباطبایی شارح مکتب صدرایی جایگاه وجود امام را رابط میان خلق و رب در اخذ فیوضات ظاهری و باطنی می‌داند. حکیم الهی در سفرهای چهارگانه خود به‌خوبی به اهمیت و جایگاه امام واقف گشته و به همین دلیل مردم را دائم به این حقیقت متوجه می‌سازد که «حضور امام در جامعه منشأ همه خیرات و برکات است؛ چه اینکه امام راهنمایی است که نفوس را چه در بعد ظاهری (نصیحت و ارشاد که از سیر در سیره نظری او حاصل می‌گردد) و چه در وجوه باطنی (اعطای شرح صدر، اعطای درک حقیقت، هموارکردن راه تکامل روحی افراد و...) به سمت مقاماتشان هدایت می‌کند». *ملاصدرا* امام را منتهای عنایت خاصه ربانی دانسته که این نیاز متناسب با نیاز مردم در مسائل این جهانی و آن جهانی آنهاست؛ لکن وی وجود امام را در اجتماع حتی ارجح‌تر از نیازهای اساسی می‌داند. وی در شرح اصول کافی نسبت امام به مردم عادی را همانند نسبت انسان به حیوان و نسبت حیوان به جماد معرفی کرده است؛ لذا بهترین تعبیر که می‌توان برای او در نظر داشت «جان جهان» است؛ چه اینکه تمام قوای ارضی و سماوی در ید قدرت چنین انسانی است و جهان بی‌وجود او امکان بقا ندارد. البته ذکر یک نکته بسیار مهم که آیا هر فردی که سفرهای چهارگانه را طی نماید، می‌تواند نقش پیشاهنگی مسائل فرهنگی را که با مسائل پیچیده معاصر همراه است، ایفا نماید؟ پاسخ این است که ریزکردن جلوه‌های توحید در عالم طبیعت و بسط و گسترش توحید در گستره اعمال و رفتار انسانی نیاز به سلوک و جهادی متفاوت دارد؛ چراکه این نوع عملکردها تنها از نفوس و قلوب دلیر، بصیر، حماسی و آشنا به مسائل روز دنیای معاصر ساخته است. ممکن است دغدغه حکیم از طی اسفار اربعه صرفاً

دغدغه‌ای از سر فراق معبود باشد؛ لذا چنین اسفار عارفانه‌ای یک حرکت شخصی و تعمیق و بسط توحید در سرزمین قلب و جان خود بوده است و لزوماً نمی‌تواند نقش آن‌چنانی در دنیای امروزی ایفا نماید. آن حکیمی می‌تواند نقش پیشاهنگی مسائل فرهنگی را در دنیا ایفا نماید که بدون دگر دیسی در آموزه‌های عرفانی خویش بخش مظاهر و جلوه‌های اسفار قبل را در سفر اخیر با بسط و گسترش قوانین و نوامیس الهی و زدودن مظاهر شرک و کفر نمودار ساخته و به آن افزوده و اگر امروزه چنین نگرشی به عرفان نباشد و لایه‌های باطنی معرفت‌های ناب به ظاهر در نیاید و جوامع و انسان‌ها از آن بهره نگیرند، هرگز نمی‌توانند به نیازهای فرهنگی، سیاسی و اخلاقی پاسخ دهد (جوادی آملی، ۱۳۸۱، ص ۱۶۳). در واقع چنین عرفانی است که می‌تواند اجتماعات بشری را از فقر فکری و فرهنگی رهانده و هویت تازه الهی را در کالبد شخصیت جامعه بدمد و جامعه را از یوغ بی‌عدالتی، ظلم، فحشا و منکرات خلاصی بخشد.

نتیجه‌گیری

اصول و معارف اسفار اربعه از پتانسیل بسیار بالایی در حل تراحمات و مشکلات فرهنگی برخوردار است. متولی یا پیشاهنگ مسائل فرهنگی بدون توجه و اطلاع کامل از این معارف الهی نمی‌تواند نقش مؤثری در حوزه مسائل اجتماعی و فرهنگی ایفا نماید. مسائل فرهنگی امور غامضی هستند که ریشه در بسیاری مسائل دیگر دارد و صرفاً کسانی صلاحیت ورود به این حوزه‌ها را دارند که هم به خودشناسی کامل و درست و هم به درک عمیقی از مبانی توحیدی و جهان‌شناختی نائل گشته باشند. در این صورت ورود چنین انسان حکیمی در عرصه اجتماع که با ابعاد مختلف انسان، خدا و جهان آشنایی دارد، در رفع مظاهر شیطانی و دفع شئون غیربانی اهتمام ویژه‌ای دارد. چنین فرد حکیمی به‌خوبی ارزش وجودی انسان را می‌داند، تفاوت حقیقت و شبه حقیقت را تشخیص می‌دهد، نقش ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها، اخلاق و ضد اخلاقیات را بر حقیقت وجودی انسان می‌داند، هدف خلقت را به‌درستی درک کرده و می‌داند که از کجا آمده، برای چه آمده، در کجاست و به کدامین مقصد رهسپار است.

منابع و مأخذ

- * قرآن کریم.
- ** نهج البلاغه؛ ترجمه محمد دشتی؛ قم، موسسه فرهنگی انتشاراتی زهد، ۱۳۷۹.
۱. ابن بابویه (شیخ صدوق)؛ التوحید؛ ترجمه علی اکبر میرزایی؛ قم: نشر علویون، ۱۳۸۸.
 ۲. ابن خلدون؛ مقدمه؛ ج ۱، ترجمه محمد پروین گنابادی؛ تهران: نشر علمی فرهنگی، ۱۳۸۸.
 ۳. ابن سینا؛ الاشارات و التنبیها؛ ج ۴، بیروت: مؤسسه نعمان، ۱۴۱۳ق.
 ۴. ابن عربی؛ فصوص الحکم؛ همراه با تعلیقات ابوالعلا عقیفی؛ بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۰۰ق.
 ۵. ابوترابی، احمد؛ «روش شناسی حکمت متعالیه»، فصلنامه معرفت فلسفی؛ ش ۴، ۱۳۸۳.
 ۶. امامی جمعه، سیدمهدی؛ همایش نظریه فرهنگی صدرایی؛ اصفهان: دانشگاه اصفهان، ۱۳۹۴.
 ۷. آمدی، عبدالواحد محمد تمیمی؛ غررالحکم؛ ترجمه لطیف راشدی و سعید راشدی؛ تهران: نشر پیام علمدار، ۱۳۹۰.
 ۸. آملی، سیدحیدر؛ جامع الاسرار و منبع الانوار؛ ترجمه سیدیوسف ابراهیمیان آملی؛ تهران: نشر رسانش، ۱۳۸۸.
 ۹. بیدهندی، محمد و همکاران؛ فلسفه و محیط زیست؛ چ ۱، تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۴.

۱۰. جوادی، مرتضی؛ «اسفار اربعه از دیدگاه عرفا و حکما»، مجموعه مقالات همایش صدرا؛ تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۱.
۱۱. جوادی، مرتضی؛ «بایسته‌های تعامل انسان و خلقت بر مبنای حکمت متعالیه»، مجموعه مقالات همایش صدرا؛ تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۹۱.
۱۲. حسن‌زاده، حسن؛ دروس معرفت نفس؛ ج ۲، قم: نشر الف. لام. میم، ۱۳۹۲.
۱۳. سپه، شبنم؛ «انسان بر سر دوراهی سعادت و شقاوت از منظر حکمت متعالیه»، مجموعه مقالات همایش صدرا؛ تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۹۱.
۱۴. شجاری، مرتضی؛ انسان‌شناسی در عرفان و حکمت متعالیه؛ تبریز: انتشارات دانشگاه تبریز، ۱۳۸۸.
۱۵. طباطبایی، سیدمحمدحسین؛ تفسیر المیزان؛ ج ۴، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی؛ تهران: احرار، ۱۳۹۳.
۱۶. فارابی؛ آراء اهل المدینه الفاضله؛ ترجمه سیدجعفر شهیدی؛ تهران: طهوری، ۱۳۶۱.
۱۷. کلینی، محمدبن یعقوب؛ کافی؛ تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵.
۱۸. محقق داماد، سیدمصطفی؛ «تعامل بین اخلاق محیط زیست و الهیات»، مجله حکمت و فلسفه؛ ش ۶، ۱۳۸۳.
۱۹. —؛ «تجلی کلام الهی در طبیعت از منظر ملاصدرا»، مجموعه مقالات همایش صدرا؛ تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۹۱.
۲۰. ملاصدرا؛ المبدأ و المعاد؛ تصحیح سیدجلال‌الدین آشتیانی؛ تهران: انتشارات انجمن شاهنشاهی فلسفه ایران، ۱۳۵۴.
۲۱. —؛ المشاعر؛ تصحیح هانری کربن؛ ج ۲، تهران: طهوری، ۱۳۶۳ الف.
۲۲. —؛ مفاتیح الغیب؛ به کوشش محمد خواجوی؛ تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳ ب.
۲۳. —؛ تفسیر القرآن الکریم؛ ج ۳، به کوشش محمد خواجوی؛ قم: نشر بیدار، ۱۳۶۶ الف.

۲۴. — شرح اصول کافی؛ ج ۱، ترجمه محمد خواجه‌ای؛ تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶ ب.
۲۵. — المظاهر الالهية؛ تصحيح و تحقيق سيد محمد خامنه‌ای؛ تهران: بنياد حكمت اسلامي صدر، ۱۳۷۸.
۲۶. — كسر الاصنام الجاهلية؛ تهران: بنياد حكمت اسلامي صدر، ۱۳۸۱.
۲۷. — الشواهد الربوبية؛ تحقيق و تصحيح سيد مصطفی محقق داماد؛ تهران: بنياد حكمت اسلامي صدر، ۱۳۸۲.
۲۸. — الاسفار الاربعة؛ تصحيح و تحقيق على اكبر رشاد؛ تهران: بنياد حكمت اسلامي صدر، ۱۳۸۳.
۲۹. — اسرار الآيات؛ تصحيح محمد موسوی؛ تهران: انتشارات حكمت، ۱۳۸۵.
۳۰. موسوی، سيد محمد باقر؛ لوامع النوار العرشية في شرح الصحيفة السجادية؛ ج ۱، تهران: عترة، ۱۳۹۳.
۳۱. مولوی، جلال‌الدين محمد؛ مثنوی معنوی؛ بر اساس نسخه نيكلسون؛ تهران: انتشارات امير مستعان، ۱۳۷۸.